



پیرامون معرفت امام

حضرت آیت اللہ العظمی
حاج آقا لطف اللہ صافی گلپایگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صافی گلپایگانی، لطف ا...، ۱۳۹۷ -
 پیرامون معرفت امام / لطف ا... صافی گلپایگانی. - قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز
 تخصصی مهدویت، ۱۳۹۱.
 ۹۶ ص. - (سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸)، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی
 مهدویت؛ ۱۲۹)
 - ریال:
 ISBN: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۵۲-۹
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
 کتابنامه به صورت زیرنویس:
 ۱. محمد بن حسن علیه السلام امام دوازدهم، ۲۵۵ق. ۲. غیبت. ۳. مهدویت - انتظار. ۳. امامت. الف. بنیاد
 فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام مرکز تخصصی مهدویت. ب. عنوان.
 ۹۸ پ ۲ ص ۲۲۴ / ۴/ Bp
 ۲۹۷/۴۶۲
 ۲۴۴۷۹۴۵
 ۱۳۹۱

پیرامون معرفت امام (سلسله مباحث مهدویت ۸)



بنیاد فرهنگی حضرت مهدی علیه السلام

- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی (دام‌ظله)
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام
- نوبت چاپ: دوم / زمستان ۱۳۹۵
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۵۲-۹
- شمارگان: هزار نسخه (تاکنون سه هزار نسخه)
- قیمت: ۴۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: خیابان شهدا / کوچه آملر (۲۲) / بن بست شهید علیان / پ ۲۶ / تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۰-۱ / نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۷۳
- تهران: خیابان انقلاب / خیابان قدس / خیابان اینتالیا / پ ۹۸ / تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۹۸۶۰۰ / نمابر: ۰۲۱-۸۹۷۷۴۳۸۱
- www.mahdaviat.ir
- info@mahdaviat.ir
- Entesharatbonyad@chmail.ir

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۸)

پیرامون معرفت امام

حضرت آیت الله العظمی

آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

فهرست مطالب

پیشگفتار ۷

فصل اول: امامت عامه

امامت عامه	۱۱
۱: نیاز جامعه به مرکز و مدیر	۱۵
شکل مدیریت	۱۶
نظامات دیگر	۲۲
بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی	۳۰
۲: شناخت مفهوم امامت	۵۱
۳: شرایط و اوصاف امام	۵۸
۴: برنامه نصب و تعیین امام	۶۲
۵: وجوب اطاعت امام <small>علیه السلام</small>	۶۶
۶: وجوب معرفت امام	۷۰
۷: راه‌های شناخت امام	۷۷

فصل دوم: امامت خاصه

امامت خاصه	۸۹
------------------	----

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَحَمْدُ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ لِقَاءِ
 الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
 الطَّاهِرِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ
 الْمُسْتَكِينِ، حُجَّتِكَ وَكَلِمَتِكَ وَنَامُوسِكَ الْأَكْبَرِ، الْإِمَامِ
 الْمَهْدِيِّ الْمُتَنْظَرِ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنَا
 مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَالْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ.
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيْمَتْ إِنْ
 شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا.^۱

۱. رساله «المسائل الخمسون» فخر رازی، مسأله ۴۷. این رساله در ضمن کتابی به نام «مجموعه الرسائل» در مصر در ۱۳۲۸ هجری در مطبعة علمی کردستان چاپ شده و این حدیث در صفحه ۴۸۴ این کتاب است.

پیشگفتار

بدون شک معرفت امام زمان و ولی عصر و رهبر امت بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسایل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست.^۱

۱. روایات در این معنی بسیار و متواتر است، از جمله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «لو أن رجلاً عمر ما عمر نوح في قومه ألف سنة إلا خمسين عاماً يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك الموضع (يعني بين الركن والمقام) ثم لقي الله بغير ولايتنا، لم ينفعه ذلك شيئاً؛ اگر شخصی به قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نهمصد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شبها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد».

و از جمله حدیثی است که اخطب خوارزم در مناقب و ابن حجر در لسان المیزان و علامه حلی رضوان الله علیه در منهاج الكرامة، در ششمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مذهب امامیه فرموده است، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «یا علی! اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه

در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجّت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

با توجه به این اهمّیت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم، به امید آنکه این نوشتار در بعض نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد، مطلب معرفت امام را چنان که بزرگان و علما مطرح فرموده‌اند، تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می‌نماییم.

↔ أحد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد.

از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت علیهم السلام و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالاً از این روایات، اهمّیت امر ولایت در اسلام معلوم می‌شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می‌تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت (بحار الانوار جلد ۲۷) مطالعه نماید.

اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت علیهم السلام ابیاتی را از استاد الكل خواجه طوسی - علیه الرحمة - که مضمون این روایات است یادآور شویم:

لو أنّ عبداً أتى بالصالحات غداً	وودّ كلّ نبيّ مرسل وولئ
وصام ما صام صوام بلا ملل	وقام ما قام قوام بلا كل
وحجّ كم حجّة لله واجبة	وطاف بالمبيت طاف غير متحل
وعاش في الناس ألفاً مؤلّفة	عار من الذنب معصوماً من الزلل
ما كان في الحشر يوم البعث متفعلاً	إلا بحبّ أمير المؤمنين عليّ

به تمام این ابیات در روضات الجنات مراجعه شود.

فصل اوّل:

امامت عامه

امامت عامّه

همان‌گونه که در باب نبوت، در بحث نبوت عامه، پرسش می‌شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می‌گوییم، نیازمندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ قواز چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می‌شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این‌گونه پرسش‌های عامّ که در باب نبوت و امامت مطرح می‌شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش‌های عام پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش‌هایی که در مبحث نبوت عامّه و امامت عامّه است، بر اساس آن بحث نبوت خاصّه و امامت خاصّه جلو می‌آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می‌شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه مورد پرسش و سؤال قرار می‌گیرد، چنین است:

- ۱- نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگرهبان مصالح عموم.
- ۲- شناخت و مفهوم امامت.
- ۳- شرایط و اوصاف امام.
- ۴- برنامه نصب و تعیین امام.
- ۵- وجوب اطاعت امام.
- ۶- وجوب معرفت امام.
- ۷- راه‌های شناخت امام.

بدیهی است که در باب امامت، مسایل بسیاری مورد سؤال قرار می‌گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب‌های حجت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و علت اینکه این چند پرسش را به خصوص در اینجا مطرح می‌کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفت‌گانه از جهت وضوحی که دارند و به علت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست - مثل مسأله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام - به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش

یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه‌گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه‌های شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجه افکار و آرای بزرگ‌ترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسایل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را برطرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسایل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان‌گیر می‌باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.

و نیز علامه حلی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است^۱ و در امامت

۱. مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلی، کلامی لطیف دارد و می‌گوید: به راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین علیهم‌السلام در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی‌شناسیم. امام فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب المثل کم‌نظیر بوده و چنان‌که گفته‌اند:

گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی رازدار این بدی

اما وقتی علامه حلی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنی مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید

آثار متعدد و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست، در کتاب "الفین" در مسأله لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال، یک هزار دلیل اقامه کرده است که به حق باید گفت: علامه حلی از معجزات مکتب اهل بیت علیهم السلام می باشد.

اینک بحث امامت عامه را تحت عنوان های هفت گانه ای که به آن اشاره شد، به طور مختصر بررسی می نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می طلبیم.

↔ مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیر الدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تنبّه، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگترین مرد آن فن. پس بی شبهه بزرگترین علمای اسلام از سنی و شیعه است، گرچه در فقه تبرز داشت، اما استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.

نیاز جامعه به مرکز و مدیر

بشر همیشه به این مسأله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دست رنج‌ها، و همکاری‌های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

۱- قانون جامع و برنامه‌های کافی.

۲- مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم‌گیری و اجرایی مورد

اعتماد.

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی‌شود. بشر، هم طعم تلخ بی‌نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد و بین اعضا همکاری ایجاد کند، بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هرچه این نقشه بیشتر عملی شود و هرچه مدیریت از آگاهی لازم و بیشتر برخوردار باشد، اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

شکل مدیریت

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به چه شکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می‌گردد. بدیهی است که در این نقطه حساسیت و اهمیت مسأله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه‌ها ظاهر می‌شود و اغراض سیاسی و جاه طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند و بر حسب مبانی و جهان بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود، که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا

در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به طور فشرده و اختصار می‌گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جو می‌توان سخن گفت:

نخست: در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدی که در قرآن آمده است، نیست:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾^۱

«(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت به کلی بی‌خبرند».

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتی رسالات آسمانی معتقدند، مسایل دنیا و خصوص این‌گونه امور را به آن مرتبط نمی‌دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می‌شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می‌دانند. و خلاصه به هیچ‌گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی‌باشند.

دوم: در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه و روش‌ها با جهان‌بینی اسلامی بررسی می‌شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی

۱. سوره روم، آیه ۷.

و نقص منزّه می‌داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی‌سازد و اسلام را فراگیر همه مسایل زندگی بشر می‌شناسد، در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنّت و تعالیم اهل بیت پیغمبر ﷺ که عدل قرآن مجیدند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنابراین ما برحسب هریک از این دو جوّ، بررسی را جداگانه آغاز می‌کنیم و اول شکل مدیریت را در محیط‌های الحادی و آن محیط‌های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می‌دانند، بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می‌نشینیم.

در این محیط می‌گوییم: ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیربنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد. می‌گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیای دیگر هرچه باشند، نمی‌باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با او است که خالق و آفریننده و روزی‌دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرّف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمان‌بری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

با آنان که به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، این سخن را داریم: رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل او است، باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شؤون است، پس با هر یک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:

با تفکر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان‌بینی متضاد است.

و با تفکر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان‌بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می‌شود.

جهان‌بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خود به خود بطلان این‌گونه نظام‌ها که منفعک از توحید و حاکمیت خدا است، ظاهر می‌شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است: این رژیم‌هایی که تعهد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر قابل اعتماد نمی‌باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر

اینکه انتخاباتش - چنان که در نظام‌های دموکراسی دیده می‌شود - در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف‌گرانه انجام نمی‌شود و فواحش و روسپی‌ها و رقاصه‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان که سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها نیز انتخابات را در اختیار می‌گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه‌داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه‌ها و بانک‌ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است، این نظام هم در متن و هویتش در حدی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی‌پذیرند، تحمیل است. مثلاً هر کسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حقّ تخلف‌پذیری برای او اعتبار نمی‌شود اما این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلیتی که این نظام را صحیح نمی‌داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می‌شود، پاسخ ندارند.

در این نظام‌ها، حقّ مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حقّ بداند و آن را بر اقلیت تحمیل می‌کند، هر چند اقلیت معتقد باشد که مفهوم حقّ ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلیت در این نظام‌ها در

تخلفاتش از قانون، مجرم واقعی و متخلف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد، نیست و حتی به نظر اکثریت هم، نمی‌توان فرد متخلف را - چنان‌که در نظامات دینی قابل نکوهش است - نکوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش، خود را متعهد می‌داند که به آن عمل کند و به اقلیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می‌داند، تحمیل می‌کند و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حق با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می‌کند.

و اشکال دیگر کل این نظام‌هایی که بر اساس ایدئولوژی‌های مثبت و ایمانی^۱ نباشد، این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد نفسی

۱. مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می‌باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سلبی. و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادی.

ایدئولوژی‌های مادی سلبی، همه چیز عین عالم مادی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر ماده و تغییرات و تبدالاتی است که در آن ظاهر می‌شود. این‌گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد؛ زیرا جهان ماده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می‌شود، قابل انکار نیست. و وجود عالم مادی در مقابل قائلین به عالم غیب ایدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یک فرد مادی این است که هرچه هست همین ماده است و ماوراء آن چیز دیگر نیست، و همین است که مادی نمی‌تواند آن را اثبات کند و نمی‌تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مادی ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی‌باشد که قائل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بداند.

آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادی بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را رد می‌کند و به عالم غیب نیز معتقد است.

و پیش خود شود، ندارند. لذا می‌بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می‌شود و هیچ کس هم نمی‌گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتَبَع باشد، به عکس نظام‌های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می‌کنید با اینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا ﷺ و پنج سال حکومت علی علیه السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه السلام استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت‌ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودند از نظام امامت پیروی می‌کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می‌نمودند.

نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدّعی آن هستند؛ اما نظامات دیگر

↔ بنابراین اولاً: ایدئولوژی مادی که انکار عالم غیب باشد، قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد.
ثانیاً: نفی و سلب چون چیزی نیست، بر فرض اثبات هم زیربنا نمی‌شود، و اگر بگویند: زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادی است، می‌گوییم: این عقیده در انسان هیچ‌گونه تعهدی نمی‌آورد و برای خود عالم مادی به این تفسیر احترامی نمی‌توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینها است.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی‌اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حریت انسان به گونه بی‌سابقه‌ای جریان دارد و عده‌ای که گاه شماره آنها به ده درصد دیگران نمی‌رسد، مالک الرقاب و مطلق العنان هستند. و به اسم حزب و ترقی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می‌دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می‌کنند، در اینجا اقلیت زورمند و سلطه‌گر و خون‌خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه دنیا در بین سلطه جویان این نظام‌ها، بدترین حالات را می‌گذراند و دست رنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت‌های فاسد می‌شود و هزینه‌هایی که اگر به مصرف نیازمندی‌های بشر می‌رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری‌های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می‌رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظام‌ها و مکتب‌ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه‌های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان‌ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام‌ها گرایش پیدا

نمی‌کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه‌ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی‌ترین جنایات دست می‌زنند، نمی‌خورد.^۱

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می‌خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش

۱. اگر انسان شرافت‌مندی بخواهد علیه این نظام‌ها ادعای نامه صادر کند، باید کتاب‌ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوت‌ران!! همین امروز (دهم رمضان ۱۴۰۲) رادیو بی‌بی‌سی اطلاع داد که عده‌ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان‌هایی که به عنوان نامه‌رسان و شغل‌های دیگر در ارتباط بوده‌اند، متهم شده‌اند. این نمایندگان بزرگ‌ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست‌های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان‌های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می‌نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می‌کنند، این جوان‌ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می‌نمایند. از این‌گونه خبرها از غرب و شرق متمدن و مترقی بسیار شنیده و می‌شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست‌های فرانسه سال‌ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می‌کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظام‌های کنونی، نظام‌هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچراز آنها سر در می‌آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه‌طلبی و استثمار انسان‌هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست‌های روسیه بیشتر است، مرتکب می‌شوند و همه این جنایات را تجدد و ترقی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می‌شوند.

می‌کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضد اسلامی طرفداری می‌کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می‌خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه‌ای ندارند و هر دو می‌توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند. قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست، بازار و خیابان، اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این‌گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع‌پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می‌دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می‌نمایید و این عین تخطی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می‌دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می‌شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را رد می‌کند.

اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در کوچک‌ترین احکام و برنامه‌هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ ﷺ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامٌ مُّحَمَّدٍ ﷺ

حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

- واگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الامر به صریح قرآن مجید واجب است، در طرز تعیین ولی امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان که اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنت، نظر به اینکه نتوانسته‌اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی‌خواسته یا مصلحت ندیده‌اند آن جریان‌ها را که موجب خانه‌نشینی امام منصوص گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکل‌ها هم نظام اکثریت می‌باشد.

و شگفت‌انگیز این است که بعضی شیعه‌زاده‌های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده‌اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله دلالت

دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بسی موضوع می‌سازد، نمی‌توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده‌اند که هم غرب زده‌ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می‌شود که اذعان دارند به اینکه گزینش‌های متعدّد پیغمبر اسلام ﷺ و تعیین‌های رسمی و اعلام‌های مکرر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرفی است و نصب و تعیین نیست. و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقت است و مقدمه نظام شورایی است و برای اینکه بچه‌های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم‌های انقلابی سفارش شده در کنفرانس "باندونک" تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرفی می‌نماید.^۱

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنی و تشیع است؛ اما

پاسخ به این دو نظر:

۱. منظور انقلاب‌های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

پاسخ به نظر اول: این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم - امری به اهمیت آن کم پیدا می شود - خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»^۱ کامل گردیده است.

و چگونه می شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز بر حسب آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ واجب شده باشد. اما امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد. و ولی امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر - چنان که قبلاً به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می نمایم - کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و اما پاسخ به نظر دوم: این است که: اولاً: اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیم و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی اش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیم ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. سوره نساء، آیه ۵۹.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»^۱

«خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون
آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر ورزیدند، یارشان
شیطان و دیو رهن است که آنها را از عالم نور بیرون آورده
و به تاریکی های گمراهی افکنند».

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت ها هم باید از
جانب او به اذن و تشریح او باشد.

ثانیاً: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام
می فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِّهِ بِحُجَّةٍ»^۲

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجت و امام
نخواهد بود».

ثالثاً: آیاتی مثل: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳ و «يَا دَاوُدُ إِنَّا
جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ»^۴ و «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۵ صراحت
دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی
است.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹.

۴. سوره ص، آیه ۲۶.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۳۰.

۵. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

رابعاً: این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه علیهم السلام رسیده است، به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد و هرگز به این صورت که: «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می شود، معرفی است؛ اما تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟ اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح روشنفکرانه است.

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنان که گفته شد - در شناخت شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است - باید به کتاب و سنت و تعلیمات و راهنمایی های اهل بیت علیهم السلام که عدل قرآن مجیدند، مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریحی که مورد نیاز بشر باشد، انجام شده است. با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام هایی که در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت یافته اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

۱- آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرفی نظام واحدی به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می بینند، نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده اند، شرعی شمرده یا حداقل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرفی نظام واحد به دو جهت است: یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت، نمی توان مستند صحیح و قانع کننده ای پیدا کرد و حتی خود برقرار کنندگان این نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا ﷺ، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل های مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به گونه ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می شد و جز پیروان امامت کسی آن را رد نمی کرد، کاملاً این موضوع - که اسلام نظام حکومتی ندارد - برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری ها

و محرومیت‌ها و فشارها و زندان‌ها و شکنجه‌هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

۲- چنان‌که می‌دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی حزبی مرکب از عده‌ای که از عصر پیغمبر ﷺ و خصوصاً در سال‌های آخر حیات آن حضرت برای تسلط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر ﷺ برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده^۱ را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می‌کردند، مطلبی را که عنوان نمی‌کردند، استدلال به سنت پیغمبر ﷺ و ارشادات و اعلان‌های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می‌دانستند که اگر آن مسایل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می‌ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن کس را که پیغمبر ﷺ منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه‌طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه‌ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر ﷺ را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تباری‌ها و سازش‌های سیاسی،

۱. راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب "السقیفه" علامه کبیر مرحوم شیخ محمدرضا مظفر - جزاه الله عن الاسلام خیر الجزاء - مراجعه شود.

سعد بن عباد را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود، کنار زدند^۱ و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش‌های زیر در این جریان بی جواب ماند:

اولاً: چرا این عده استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص بنی‌هاشم و شخصیتی مثل امام علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش‌دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می‌یافت، امکان آن‌که گروهک‌های سیاسی به مقاصد خود نرسند، افزایش می‌یافت؟!

ثانیاً: چرا بعد از مشورت‌های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

ثالثاً: تعیین ابوبکر بر خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا بر اساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی‌هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ‌یک از این اجماع‌ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می‌کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می‌کردند؟! و حتی تهدید می‌کردند که بنی‌هاشم را در خانه حضرت زهرا علیها السلام به آتش خواهند سوخت؟!

۱. و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجنه نسبت دادند.

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند - با اینکه جریان معلوم نیست - چرا بیعت آن اکثریت که در برابر مسلمین اقلیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!!

به اتفاق اهل سنت، حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت. و حتی نقل می‌کنند: تا زمانی که حضرت زهرا علیها السلام زنده بود، احدی از بنی هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند. این موضوع خود دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می‌شود. و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه علیها السلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابی بکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیها السلام آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

همان‌طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان المسلمین، در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

«كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةُ فَاطِمَةَ»^۱

«این عقیده، عقیده فاطمه است.»

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره‌ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تبانی‌های سیاسی که علیه بنی‌هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ای که پیغمبر ﷺ مقرر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را دربر نمود و چنان‌که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به تدریج اعتراضات به شرعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت، جیره‌خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَاٍ» متشبث شدند و گفتند: اُمَّت بر خطا اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجماع اُمَّت محقق شد. در صورتی که:

۱. مرحوم استاد آیت الله آقای سید محمدتقی خوانساری رحمته الله علیه که در قدس و تقوی و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود، نقل می‌فرمود: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالاخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام (باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: کانت هذه عقیده فاطمة. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه بر غصب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مواخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا علیها السلام است.

اولاً: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

ثانیاً: به فرض صدور، عدم اجتماع امت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجماع اعتبار ندارد.

ثالثاً: اینکه می‌گویند: اجماع امت حجت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریح الهی مشروع است؟! گمان نمی‌کنم قائلین به حجّیت اجماع، چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که امت به وسیله اجماع می‌توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجماع امت کاشف از نصّ و تشریح است.

رابعاً: این چگونه اجماعی بود که بر حسب روایات عامه، فاطمه زهرا سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه علیها السلام از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی علیه السلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می‌کرد و در خطبه شقشقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می‌گرفت.

چنان فرض می‌کنیم که حکومت، به اجماع امت حکومت یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی‌ها و این همه پرسش‌ها پشت سر می‌گذاریم و با تاریخ پیش می‌رویم تا به مرض موت ابوبکر می‌رسیم.

در اینجا تاریخ می گوید: ابوبکر در بیماری اش، در حالی که گاهی از هوش می رفت، در این اندیشه افتاد که امت را در امر حکومت بعد از خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست‌بازان، پیغمبر ﷺ انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت امت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزش که در بیماری پیغمبر ﷺ - وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای امت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند - مانع شدند و زبان را به آن بی ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسبت به رسول خدا ﷺ باز کرد، که خدا در حقش فرمود:

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾.^۱

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بیهوش می شد و گاهی به هوش می آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؟!»

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد.^۲ وقتی به نام شخصی که منصوب می شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آن که به

۱. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۲. تفصیل و جریان کامل این واقعه را در کتب تاریخ مثل تاریخ ابن اثیر مطالعه نمایید.

هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم تصویب کرد.

و به این صورت - یا بگوییم: - با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایت عهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دومی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش‌هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می‌باشد:

۱- اگر حکومت شرعی به اجماع امت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد و روش ولایت عهدی را تجدید نمود و امت را از حق انتخاب محروم کرد؟!

۲- این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

۳- اگر به گفته اینها: پیغمبر ﷺ کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معین نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم ﷺ تاسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبرتر از پیغمبر ﷺ جلوه داد؟!

۴- چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدت بیماری و زوال هوش و درک بود، ایراد نکرد و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان‌گویی متهم نساخت؟!

۵- چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود

اسم او را نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسایل سیاسی و ریاست، پای بند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادعای شورایی یا اجماعی یا اکثریت یا هیچ کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ پایه ای اثبات نشد و مردم را با سلطه ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیش آمد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم احترام شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزرده؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حق و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهرا علیها السلام سخت ضعیف شده بود، کسی جرأت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را بی نتیجه می دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت، وا گذاشته شد و این پرده دوم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از "ابولؤلؤ" ضربت خورد، استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلم بود که به طور قطع، اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می شد و این جریان فتنه ساز وصیت عمر، پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد.

حتی سید قطب اظهار تأسف می کند به اینکه: از بدبختی مسلمانانها بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند و عثمان روی کار آمد؛ اما نمی گوید: این بدبختی را چه کسی برای مسلمانانها فراهم کرد؟!

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سرآمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید، شخصاً یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هر کسی که غیر از علی علیه السلام باشد، آماده نمی دید) طرح سومی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار آن چنان معین نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.

در اینجا نیز، پرسش‌های فراوان از جمله پرسش‌های زیر بی‌جواب می‌باشد:

۱- عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!

۲- باز هم سؤال می‌شود: اگر پیغمبر ﷺ بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسی نکردند؟!

۳- اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

۴- چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

۵- چرا مثل عباس عموی پیغمبر ﷺ و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶- چرا دو سید جوانان اهل بهشت، حسنین علیهما السلام آن عظمت و مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷- جریان امور نشان می‌دهد که این سیاست‌مداران جاه‌طلب، علاوه بر آن‌که نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی

آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می‌کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هر کدام در مسأله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه، رویه‌ای غیر از دیگری داشت؟!

۸- پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی علیه السلام یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از "سیره شیخین" را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی علیه السلام که مرد حق بود و به تحریف اسلام تن در نمی‌داد، آن شرط را رد کرد و عثمان پذیرفت. و در اینجا کسی نگفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام‌فریبی مزورانه نبود که چون می‌خواست علی علیه السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می‌دانست که علی علیه السلام هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «ما أَنْزَلَ اللَّهُ» است، راضی نمی‌شود، این پیشنهاد را ضمیمه کرد و رد آن را از جانب علی علیه السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان‌که همه مسلمین دیدند، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد، و نه به سیره شیخین. خودش هم می‌دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام‌فریبی اضافه کرده و گرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمال خیانت‌کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می‌کردند و اسلام را مسخره می‌نمودند و با

بیت المال مسلمین و حقوق ضعفای آن چگونه برخوردار کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند، به آنها ندادند. و همان طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش بینی می شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام رفتند و آن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می جستند، که فرمود:

«حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَشَقَّ عِظْفَايَ»^۱

«به طوری که از ازدحام ایشان، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد».

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سالها تسلط بنی امیه و ظلم و ستم عمال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او با سابقه تر در اسلام و هم گام و هم کارتر با پیامبر اسلام و شناسنده تر به ارشادات و توجیهاات و تعلیمات اسلام نبود، لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می دیدند.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳.

اما متأسفانه همان‌ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی علیه السلام گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه‌طلبان و همان‌هایی که پول‌های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان‌هایی که کینه‌هایی را - با پیغمبر صلی الله علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند - در دل نگاه داشته و در این مدت بسیت و پنج سال با رژیم‌هایی که مسلط بودند، همکاری داشتند و پیمان‌هایی که با روی کار آمدن علی علیه السلام امتیازات بی جا و استفاده‌های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می‌دیدند و می‌دانستند که وضع به کلی دگرگون می‌شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می‌یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حق و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی امیه و کلیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی‌توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانی‌های داخلی و درگیری با آشوب‌ها و فتنه‌ها نمودند.

هرچند در همان مدت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل‌آرا و آفتاب عالم تاب اسلام که در زیر پرده‌های جهالت‌ها و تعصب‌ها و نفاق‌های منافقین و جاه‌پرستی‌ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ اما دریغا که در اثر آن دسیسه‌ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که - در اینجا مجال بیانش نیست - پس از شهادت

علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه‌های آن حضرت نبود و به زودی با تسلط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای حيله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت و دوره‌ای تاریک و ظلمانی؛ اما ممتد و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت‌های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می زدند و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می فرستادند.

کدام باانصاف است که بتواند این نوع حکومت‌ها را اسلامی بداند؟! کدام غیرت‌مند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت‌های بنی‌امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافت‌مند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب‌الاطاعه بداند!؟

ما متأسفیم که آنان این حکومت‌ها را در طول تاریخ اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می‌کنند، اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن این‌گونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته‌اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به جای اینکه معرف نظام اسلام باشند، توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلط می‌شده و می‌شوند هستند؛ یعنی اول نظام و سلطه

برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره‌خواران باز می‌گردد و اکنون وضع به جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته با رژیم‌های مختلف غیر اسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند، حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند، و کسی نیست بپرسد: پس امت واحد و حکومت واحد اسلامی کجا است؟ و کدام یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب‌الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده‌اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!

با توجه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می‌شود که شکل مدیریت و اداره جامعه بر صورت‌هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت‌هایی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل عثمان و سلسله‌های دیگر را توجیه می‌نمود اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان‌که معلوم شد، نظامات کنونی دنیا نیز که بر اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلد بیگانه آنها را مترقی می‌گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می‌شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت‌ها و امور تعاونی و همکاری‌های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این‌گونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند، مادامی که کل جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هرچند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنابر تمام مطالب گذشته، به این حقیقت می‌رسیم: یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند، برحسب قرآن مجید و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾^۱

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، بخصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

۱. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

نظام‌های دیگر؛ چه نظام‌هایی که در گذشته بوده و چه نظام‌های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه‌داری و غربی هیچ کدام برآورنده خواسته‌های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی‌نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبارستیزی معارضه ندارند، که نمونه آنها همان استکبار ددمنشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی‌اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زنها، دوران کشورگشایی‌ها و تسخیر کردن و یا خراب کردن این شهر و آن شهر و قتل عام نمودن، دوران عیاشی‌ها و هرزگی‌ها و بی‌رحمی‌ها، همه و همه در این رژیم‌ها به صورت نو و به قول خودشان مترقی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی‌تواند توحش دنیاپرستان کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده‌اند، و هزارها میلیون دست‌رنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده‌اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت تبلور عدل الهی و حکومت حق در جهان است نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر ﷺ است چنان‌که علی علیه السلام در نهج البلاغه، گوشه‌ای از آن را شرح می‌دهد، و به همه مسؤولین امور و صاحبان مقامات اخطار می‌کند.

نظامات دیگر حتی اگر - در صورت و عنوان هم - حکومت مردم بر

مردم باشد، علاوه بر آن که حصول نمی‌یابد، اصولاً اطمینان بخش نیستند. جهان‌بینی مادی هرگز آسایش بخش نیست و آرامش قلب نمی‌دهد؛ بلکه به عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می‌نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطرانی که او را تهدید می‌نماید غرق می‌سازد.

نظام امامت بر پایه جهان‌بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به طور معقول توجیه می‌کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می‌داند.

این نظام به همه می‌گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم. و اصولاً حکومت در این نظام هدف نیست؛ بلکه وسیله است و تحمل مسؤلیت بسیار سنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هر کس به آن مکلف شد، باید به تکلیف شرعی خود عمل کند و امانتی بس گرانبها است که به دست هر کسی سپرده شود، باید در حفظ و نگهداری آن، تمام قدرت خود را صرف نماید آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلال‌ی نگاه می‌نمایند و از آن برتری می‌جویند، حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

الأَرْضِ وَلَا فساداً وَالْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛^۱

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاص پرهیزگاران است».

اینک سخن را در مسأله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می‌دهیم و در ادامه، بحث امامت عامه را که شامل شناخت شش امر است، به تحلیل و بررسی شناخت امر دوم از آن می‌پردازیم.

۱. سوره قصص، آیه ۸۳

شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکان اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کل اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله‌ای جداگانه و در ضمن رساله‌های دیگر، براساس آنچه از آیات قرآن مجید و احادیث استفاده می‌شود، توضیح داده‌ایم. در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده‌اند، اکتفا می‌کنیم.

یکی از تعریفات که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام از امامت فرموده‌اند، این است که: «امامت، ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر».^۱

۱. علامه حلی در باب حادی عشر (بحث امامت) می‌فرماید: «الامامة ریاسة عامه فی امور

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی‌شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به خصوص بنابر دلالت مطابقی و تضمینی قاصر است؛ اما به این جهت، به آنچه که مسأله امامت را مسأله‌ای بحث‌انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاست‌مداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

↔ الدین و الدنيا لشخص من الاشخاص نيابة عن النبي». وفاضل مقداد در «الوامع الالهية» بحث امامت (ص ۲۵۴) فرموده است: «رياسة عامة في الدين و الدنيا لشخص انساني خلافة عن النبي».

البته این دو تعریف - خصوصاً تعریف دوم - ممکن است بنا به مذهب عامّه نیز قابل توجیه باشد که بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبی لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود.

اگر عامّه (اهل سنت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف‌پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نصّ او می‌باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی‌باشد، هرچند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً تعریف به اعم نیست.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر ﷺ می دانند، این تعریف را گرچه گویای تمام شؤون ائمه اثنی عشر علیهم السلام و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صحیح شرح داده شده) نمی باشد؛ اما می پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهم و عمده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن می سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر ﷺ از جانب خدا صورت می پذیرد و از ولایت مطلقه - چنان که روح مذهب شیعه است - ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزه خدا را از شریک بودن در تمام شؤون الوهیت و ربوبیت کامل می گرداند، یا اینکه بدان نصّ پیغمبر و انشای ولایت از جانب خدا، مردم می توانند خود، صاحب این ریاست عامه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لاقلاً مداخله در شأنی از شؤون مطلقه الهیه بدون اذن او می باشد و این تعریف با قید «به واسطه نبی» که همان نصّ و نصب نبی را می رساند، بیان کننده مذهب شیعه در امامت است، چنان که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است؛ لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد، روشن می نماید و غرض از تعریف هم همین است.

با این حال، ناگفته نماند: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیا هم می‌شود، تعریف کنیم، باید قید «به واسطه نبی» به جمله‌ای که مناسب برای معنی باشد، اصلاح شود؛ زیرا امام همان‌طور که امکان دارد غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرین علیهم‌السلام که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد، چنان‌که در قرآن مجید حضرت ابراهیم و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانده شده‌اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه‌ای مثل حضرت خلیل الرحمان علیه‌السلام پس از نبوت و رسیدن او به مقام خلت بوده است، و چنان‌که در مورد حضرت داود - علی نبینا و آله و علیه السلام - می‌فرماید:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾؛^۱

«همانا ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس در بین مردم به

حق حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد، مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنابراین قید "به واسطه پیغمبر" لزومی ندارد هرچند در مورد امامت غیر انبیا - چنان‌که خواهیم گفت - به تنصیص و معرفی نبی می‌باشد و امام نیز تابع شرع نبی است و پیغمبری که امام تابع او است، صاحب مقام امامت نیز می‌باشد.

اما معنی "به واسطه نبی" این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد؛ بلکه برحسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبی مستقلاً از جانب خدا محوّل می‌باشد، همان‌طور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشای مستقل دارد و از جانب خدا است، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می‌شود؛ اما امامت امام به پیغمبر وحی می‌شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان‌که از آیاتی مثل ذیل استفاده می‌شود:

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۱

«آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن...».

و ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾^۲

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم...».

و ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...﴾^۳

«همانا ولی امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان

آورده‌اند می‌باشند...».

بنابر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می‌شود و برحسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان‌که در تفسیر:

۲. سوره مائده، آیه ۳.

۱. سوره مائده، آیه ۶۷.

۳. سوره مائده، آیه ۵۵.

«سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ؛^۱»

«سائلی از عذاب قیامت (که حتمی است) پرسید».

روایتی است در کتاب‌های شیعه و سنی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست که آنچه گفتم و انجام

دادم به امر خدا بود».

حارث برگشت و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنْ

السَّمَاءِ أَوْ اثْنًا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه می‌گوید حق است، بر ما از آسمان سنگ ببار

یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

۱. سوره معارج، آیه ۱.

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد.^۱

از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد، مفهوم امامت به حسب اصطلاح و به حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شناخته شد و دانسته شد: نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظار بوده است، همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسأله امامت، مهم‌ترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محققه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می‌شود، و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفای و انتصاب خدا است که به وسیله پیغمبر و نص او اعلام و ابلاغ می‌شود و روش‌های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل‌هایی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر ﷺ جلو آمد و به شکل‌های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی‌باشد.

۱. تفصیل و متن این معجزه را می‌توانید در کتاب‌هایی مثل منهاج الکرامه و شواهد التنزیل و الغدیر و کتاب‌های تفسیر ملاحظه نمایید. (تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۳۳).

شرایط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده‌داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هر کس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه: آن کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

دوم اینکه: مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را با درستی انجام می‌دهد و خیانت نمی‌نماید.

سوم اینکه: قوت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»؛^۱

«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن

و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».

به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ» و یا به تقدیم میم بر لام

«أَعْمَلُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»، به هر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۷۲.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می‌شود، متفاوت بوده و یکسان نمی‌باشد، مثلاً در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد و اطلاع و آشنایی متعارف اکتفا می‌شود، و در امور مهم‌تر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می‌نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام‌ها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته‌های آنها نیز تحقیق می‌نمایند، مبادا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می‌نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می‌برد.

در امری مثل امر امامت که رهبری در کل امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل‌تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به طور مطلق واجب‌الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.

همچنین امام که رهبر کل و حجت بر کل است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خلقی و خلقی منزّه باشد.

این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از رهجو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیر افضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان‌که در قرآن مجید می‌فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ
يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟»^۱

«آیا آن‌که خلق را به راه حق رهبری می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا آن‌که نمی‌کند مگر آن‌که خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید.»

و همچنین می‌فرماید:

«وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ... * وَلَا الظِّلُّ وَلَا
الْحَرُورُ»^۲

«هرگز کور و بینا مساوی نیست... * و آفتاب و سایه یکسان نیست.»

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»^۳
«بگو (ای پیامبر) آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند؟»

و همان‌طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:

«إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً»
و «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»
و «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»

کاملاً استفاده می‌شود که:

۲. سوره فاطر، آیه ۱۹ و ۲۱.

۱. سوره یونس، آیه ۳۵.

۳. سوره زمر، آیه ۹.

اولاً: از لحاظ اینکه امامت به جعل خدا است، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می‌نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً: چون عهد خدا است، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هر چند بالفعل ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف او دور است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حق به سر برده باشد.

برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حق الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام‌ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می‌باشد، و عهد خدا است و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

اما عقل: پس برای اینکه مسأله امامت از اهمّ مسایل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی‌فرماید و به خود وا می‌گذارد، با مفسد بزرگی که بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤوف و محسن همه دلالت دارند بر اینکه این عنایت از جانب حق تعالی انجام شده است و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور

در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همان طور که "بعث رسل" و "انزال کتب" بر حسب حکمت الهیه واجب است، "نصب امام و تعیین او" نیز لازم است.

از جمله ادله این است که بر حسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب های کلام ذکر شده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و اما نقل: از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه استفاده می شود که نصب امام از شؤون الهی می باشد و از جمله آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه ارشاد و تأکید می نمایند، استفاده می شود که: صفت "هادویت" الهی اقتضا دارد که بندگان را به سوی امام آن الگوی کامل و جلوه اسم "الهادی" و "الولی" و "الحاکم" هدایت فرماید. بدیهی است صفت "هادویت" تکوینی و تشریحیه الهی، مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ گونه

نقصی فرض نمی‌شود و در مبدأ فیاض علی الاطلاق هیچ‌گونه بخل و امساک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگانش را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسؤول هدایت‌های دیگر فرماید، چنان‌که قبلاً هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علامه حلی رحمته الله در کتاب "الفین" هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شؤن الوهیت است، بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می‌توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند، مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب‌های دیگر مثل "شافی" سید عظیم الشان مفخر علمای اسلام سید مرتضی و به کتاب "تلخیص الشافی" مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده، مباحثه معروفی است که بین هشام بن الحکم^۱ و عمرو بن عبید بصری^۲ واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش‌هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس

۱. از اصحاب معروف حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام بوده است که وفاتش بر حسب نقل بعضی در سال ۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب‌های رجال مفصلاً ذکر شده است.

۲. از علمای مشهور اهل سنت است که به سال ۱۴۴ هجری درگذشته است. شرح حالش را در کتاب‌های رجال و تراجم مثل «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «الجرح والتعديل» رازی و «وفیات الاعیان» ابن خلکان ببینید.

از پرسش از فایده چشم و گوش و دست، از قلب؛ یعنی مرکز تعقل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبّر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیت‌ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره او است و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد، چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبّری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هر کس به آن حکم می‌کند، دانست که این منطق، منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد.^۱

۱. متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب *علل الشرایع*، ب ۱۵۲، ص ۱۹۵، ج ۱، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه علیهم السلام و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی قدر مانند شیخ مفید رحمته الله پیرامون امامت بسیار است. علاقمندان می‌توانند این احتجاجات را در *بحار الانوار* و سایر کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند.

وجوب اطاعت امام علیه السلام

در وجوب اطاعت امام و ولی امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است.

اما از لحاظ عقل: همان طور که عقل "لا مرکزی" را تقبیح می نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیت و عدالت و نظم را متوقف بر وجود زعیم و مسؤول تأمین آنها می داند، اطاعت از مدیر و ولی امر را نیز واجب می داند. و الا اگر اطاعت آن لازم نباشد، نقض غرض می شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است، حاصل نخواهد شد و همان طور که مدیریت و وجود رهبری، مقدمه تأمین و تحقق اموری است که عقل و عقلا به ضرورت آنها حکم می نمایند، اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیه است؛ لذا عقلاً هیچ شکی در وجوب این اطاعت نیست و عقلا کسی را که از اطاعت مدیر و مدبر صالح سرباز زند و تخلف نماید، توبیخ و سرزنش می نمایند و عمل او را غیر عقلایی می دانند.

اما از لحاظ شرع:

اولاً: مسلم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولی امر محقق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح "ما لا يتم الواجب إلا به" واجب است، هرچند این وجوب عقلی باشد؛ اما چون ذی المقدمه شرعی است و شرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شرعی ذی المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود.

و ثانياً: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛^۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمایید».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا ﷺ نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه "اطیعوا" نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا ﷺ به طور مطلق واجب است. و لذا از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می شود که مراد از این اولی الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی عشر علیهم السلام

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

می‌باشند، چنان‌که در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا ﷺ عرض کرد:

«قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أَوْلُوا الْأَمْرَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ»؛

«شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولی الامر که خدای تعالی اطاعتشان را به اطاعت تو قرین کرده است؟»

حضرت در پاسخ فرمود:

«هُمْ خُلَفَائِي وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي؛ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفِ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَسَتَدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ عَنِّي السَّلَامَ»؛^۱

«ایشان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان.»

پس از آن، رسول خدا ﷺ نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق ع تا حضرت مهدی ع را بیان کرده، سپس از غیبت و مسایل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر ع به جابر خبر داد.

۱. منتخب الاشراف، ج ۱، باب ۸، حدیث ۴.

بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر علیهم السلام می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولوا الامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^۱

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم به طور مطلق و به طور مقرون به اطاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب نخواهد بود؛ زیرا امکان معصیت و خطا و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۲

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

۱. محجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۵۰، آداب تلاوة القرآن.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۵۶.

وجوب معرفت امام

با توجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و با توجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ‌گونه تردید و شبهه‌ای نیست؛ زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم برحسب آنچه در بعضی روایات استفاده می‌شود، بالخصوص نیز واجب است، و چنان‌که در نهج البلاغه آمده، دخول در بهشت دایره مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دایره مدار انکار آنها است:

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»^۱

«داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر اینکه آنها (ائمۀ اطهار علیهم‌السلام)

۱. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۵۲.

را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند». و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از رسول خدا ﷺ: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت». و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده، می فرماید: «هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی». بلکه از بعضی روایات استفاده می شود که: معرفت خدا به طور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنان که در حدیث است: از حضرت سید الشهدا علیه السلام سؤال شد:

«فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟»

«پس چیست معرفت خدا؟»

حضرت فرمود:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»^۱

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او برایشان واجب است».

شیخ صدوق رحمته الله در شرح و تفسیر این جمله می فرماید: «اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۱۲، ب ۱۵، ح ۱؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

معصوم نخواهد گذارد، پس کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجّت ننماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزّوجلّ را نموده است».

و علامه مجلسی رحمته الله می فرماید: «شاید تفسیر "معرفت خدا" به "معرفت امام" برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه: انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه السلام».^۱

و به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کل عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتدای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی شود. این معرفت اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان که در روایت است:

۱. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۸۳ و در ص ۹۳، این بیان را به طور وافی از کراچکی نیز نقل فرموده است.

«لَوْلَا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا، وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ»؛^۱

«اگر دلالت‌ها و عنایت‌ها و هدایت‌های الهی نبود ما شناخته

نمی‌شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد».

یعنی: چنان‌که حق معرفت او است، به اسماء حسنی و صفات کمالیه

شناخته نمی‌شد.

البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم بیان فوق آن است که: تمام آسمان و زمین و آنچه در آنها است، دلایل وجود حق آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان، علاوه بر آن‌که تکویناً از جهات متعدد آیت و نشانه است؛ بلکه چنان‌که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي، وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبِيٍّ أَعْظَمُ مِنِّي»؛^۲

«برای خداوند عزوجل نشانه و خبری بزرگ‌تر از من نیست».

تشریحاً نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی‌های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای این‌گونه احادیث این باشد که چون یکی از

۱. توحید صدوق، طبع جدید، ص ۲۹۰. ۲. کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود، عرفانش زیادتر می‌گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می‌رسد، چنان‌که معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می‌شود، تا حدی که همه دواعی غیر الهی در انسان بی‌اثر می‌گردد.

از این جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستورالعمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین‌طور هم هست، همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواهد او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

اگر راهنمایی‌های امامان علیهم‌السلام و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود، دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادی تجاوز نمی‌کرد و حتی با نیایش‌ها که با شؤون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه علیهم‌السلام و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به قدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها به قدری

نورانیت می‌بخشد و افق بینش انسان را وسیع می‌سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره‌مند می‌کند که آفتاب جهان‌تاب، دید ظاهری او را آن‌چنان وسیع نمی‌سازد، و تمام لذایذ مادی را نمی‌توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می‌شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی‌شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می‌دهد و او را در بلندترین قلّه‌های مقام انسانیت می‌نشانند، در اینجا یادآور می‌شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی‌جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می‌نماییم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می‌شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان‌بری او از دستورات خدا ظاهر می‌شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفه الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می‌شود، چنان‌که عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند شد، بی‌چون و چرا فرمان‌پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبیح - علی نبینا و آله و علیه السلام - که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمل گفت:

﴿يَا أَيَّتُهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَفَعَلُوا مَا كُفَرُوا؟﴾^۱

«ای پدر به آنچه مأمور شده‌ای انجام ده.»

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می‌رسد و انسان از گمراهی‌های گوناگون مصون می‌شود. خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام زمان و ولی وقت، حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت خدا است ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

۱. سوره صافات، آیه ۱۰۲.

راه‌های شناخت امام

به نظر می‌رسد هر حقیقت و واقعیتی - خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد - از راه‌های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می‌باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده‌اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه‌ها امکان دارد، مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می‌شود.

در معرفت امام هم از راه‌هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می‌شود، سه راه است:

اوّل: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده

و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولی نص پیغمبر مثل خبر دادن از آن است. و در دوم فعل الهی به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می‌شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می‌دهند، و مترتب و متفرع بر آن مطلب، نص هر امام بر امامت امام بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نص بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که با توجه به بحث‌های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص الله است و صاحب اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شأنی از شؤون خلق است، کاملاً واضح می‌شود؛ زیرا تصرف هر کس در آنچه مربوط به او است و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می‌باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی‌شود و کسی در آن حق، چون و چرا گفتن نمی‌تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ‌گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در "منصوص علیه"؛ کسی که نص بر او شده باشد، اختلاف انظار پیش بیاید.

دوم: از راه‌های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادعای او است. یا به بیان بعض

بزرگان، دلیل بر نص و نصب او از جانب خدا است؛^۱ زیرا در این مسأله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مستقلاً دلیل بر امامت است و دیگری اینکه: دلیل اصلی، نصب و نص پیغمبر یا امام سابق است، و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نص مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نص بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ؟ فَقَالَ: لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ، وَالْمُعْجِزَةُ عِلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَحُجْبَةٌ لِيَعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصَّادِقِ مِنْ كِذْبِ الْكَاذِبِ»؛^۲

«به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: برای اینکه دلیل باشد بر راستگویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی‌فرماید آن را مگر به انبیا و رسولان و حجت‌های خودش تا به وسیله آن راستی راست‌گو از دروغ دروغ‌گو شناخته شود».

۱. بعضی اصطلاحاً معجزه را بر خرق عادت‌ی که از پیغمبر در مقام تحدی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق مدعی پیغمبری بنخواهند، اطلاق می‌نمایند و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچند دلیل بر نبوت او شمرده می‌شود، "ارهاص و ارهاصات" می‌گویند و خوارق عادات صادر از ائمه علیهم السلام را معجزه اطلاق می‌نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را "کرامت" می‌گویند.
 ۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲، باب ۱۰۰.

سوم: از راه‌های شناخت امام، اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی است، برای آنان که اهلیت تشخیص را داشته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی‌ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند، مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متقیان و سرور اولیا، حضرت علی علیه السلام و خطبه‌های آن حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حق و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می‌نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان علیهم السلام این معنی کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنای حدیث شریفی که از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۱

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به طور اجمال به آنها اشاره می‌شود:

اول اینکه: خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شؤون او یعنی او را چنان‌که هست و به صفات ثبوتیه و سلبيه‌ای که

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۶، باب «انه لا يعرف الا به».

دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خدا است و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان او است. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می‌نمایند و به عدل و احسان عمل می‌کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی‌نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزّه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله ﷺ) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می‌نمایند.

بنابراین احتمال، بر اهل فن و تفتن، علت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می‌شود.

احتمال دوم این است که: خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن‌تر و معروف‌تر از هر چیز است، چنان‌که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلُّ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ
الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ»^۱

«همانا خداوند متعال بزرگوarter و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می‌شوند».

و چنان‌که در دعای عرفه، حضرت سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

«أَيُّ كُونُ لَغَيْرِكَ مِّنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ
لَكَ مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجُ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ
حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟!»

«آیا چیز دیگری می‌تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار بر تو برسند؟!».

به نور شمع کسی خورشید تابان

کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار

به ظاهر گرچه برعکس است این کار

ظهور جمله اشیا به نور است

چگونه نور از آنها در ظهور است

اگر برهان لمی جلوه‌گر شد

نباید بهر آنی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست

به جز لفظ اَنّی و لمّی دیگر چیست^۱

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید
و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل
و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمال سوم این است که: خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها
و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل
و آنچه از آن حاصل می‌شود، غیر فاعل است؛ اما چون فاعل فعل
و آفریننده آیت او است، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش
بشناسیم، به خدا شناخته‌ایم و به چیز دیگر نشناخته‌ایم؛ چون چیز
دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را
بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در
انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوا الامر را نیز به کارهایشان در
و داشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل
راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوا الامر را به چه اوصاف
و شؤونی باید شناخت و چگونه باید معرفی تحصیل کرد؟ اما احتمال
دوم و سوم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شؤون
و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

۱. از گنج دانش مرحوم پدرم آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی علیه رحمة الله
و رضوانه.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعیای مقام امامت دلیل بر صدق ادّعیای او می‌باشد.

بنابراین، باید توجه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان‌که بعضی - مثل مرحوم آیت الله پدرم - فرموده‌اند، راه سوم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجه به جوانب و اطراف امور و مستفطن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان‌پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه بر این، راه سوم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم، برخلاف نصّ و معجزه که به مجرد اینکه محقق شد، ایمان به صحّت آن واجب می‌شود.

علاوه بر آن، معجزه دلیل بر صدق مدّعی نبوت است، چنان‌که آیات متعددی دلالت دارد، مثل این آیه:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾^۱

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم ﷺ نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

«الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»؛^۱

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است نوشته می‌یابند».

و مانند:

«وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ»؛^۲

«مژده می‌دهم شما را به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است».

که از قول حضرت عیسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - حکایت فرموده است.

و مانند:

«الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»؛^۳

«گروهی که به آنها کتاب دادیم (یهود و نصاری)، محمد را می‌شناسند بدان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند».

و اما در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه‌ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ اما راه شناخت می‌باشد و مانند نصّ و معجزه می‌توان به آن احتجاج نمود.

۲. سوره صف، آیه ۶.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۶.

چون از این راه هم برای افراد خاصی یقین حاصل می‌شود، مثل کسانی که معاشرت تام با مدعی نبوت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند چنان‌که حضرت خدیجه در مقام استدلال به صحت و حقیقت نبوت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به آن استدلال فرمود و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه علیها السلام را که به انتظار روزی بود که شوهر عالی قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می‌نمود و هر یک کافی بود. با این حال، این استدلال از آن بانوی آگاه‌دل و روشن‌بین در ردّ بعض احتمالات نقل شده است و به هر حال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبی و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوت و عدم امامت است.

فصل دوم: امامت خاصه

امامت خاصه

پس از بررسی مسأله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می‌گویند و به طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصه مطرح می‌شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام بر حسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی‌باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولی زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نص پیغمبر ﷺ یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می‌گوییم: فرقه محقه و طایفه حقه اثنی عشریه معتقدند که: در این امت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله ﷺ دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجة بن الحسن - علیهم الصلاة والسلام - امام و ولی وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا ﷺ می‌باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که با توجه به آنچه در بحث امامت عامه به آن اشاره شد، به تعدادی ادله اشاره می‌کنیم:

۱- با توجه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفة اللہی است و به نصب و تعیین خدا و نص پیغمبر ﷺ صورت پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیه او ارتباط دارد، از سوی خدا انجام شده است. می‌گوییم: به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمہ اثنی عشر علیهم‌السلام) تنصیب و تعیینی نرسیده است. ولذا این دوازده نفر از جانب خدا منصوب می‌باشند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشند، امت بدون امام و زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند و علاوه بر این، قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حقّ و ثابت است.

۲- چنان‌که در امامت عامّه ثابت شده است، امام باید معصوم باشد، با توجه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سوای رسول خدا ﷺ و حضرت زهرا علیها‌السلام، برای احدی ادّعی مقام عصمت نشده است و به اتفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا ﷺ در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳- بر حسب احادیث ثقلین و احادیث امان و روایات دیگر، هیچ‌گاه زمین از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر علیهم‌السلام که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته،

مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمرده‌اند، و عدم افتراق از قرآن را در حق کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت شناخته‌اند؛ بنابراین این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴- برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنت، رسول اکرم ﷺ مکرر تنصیص به امامت ائمه اثنی عشر علیهم السلام فرمود و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده، تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیة الله علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص فرمود که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله امامتشان ثابت است، به امامت معرفی شده‌اند، و لذا طبعاً نص بر امامت آن حضرت از نص بر امامت سایر ائمه علیهم السلام بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیر مستقیم نص بر امامت حضرت مهدی - ارواحنا فداه - می‌باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت ولی الله مهدی منتظر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است.^۱

۱. در این موضوع به کتاب‌هایی مثل انیس الاعلام و سیف الامه و به نوشته‌ای از نویسنده به نام «اصالت مهدویت» و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

۵- چنان که گفته شد، یکی از راه‌های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی شماری از ائمه طاهرین علیهم‌السلام صادر شده و صدور آنها برحسب روایات متواتر قطعی و مسلم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هرکس به کتاب‌های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می‌شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خبرهای آن حضرت از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه علیهم‌السلام در کتاب‌های اهل سنت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ‌گونه تردید نمی‌باشند و امامت امام عصر - عجل الله تعالی فرجه - از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب‌های معتبر می‌توان احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده‌ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه علیهم‌السلام و شخص حضرت مهدی علیه‌السلام این دوره کاملاً و به طور باورآور و شناخت‌بخش موجود است، هم به وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسلات به حضرت مهدی و سایر ائمه علیهم‌السلام از آن بزرگواران و حتی از امام زادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات

هریک از ائمه مثل حضرت رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است، تحت مطالعه نماید، برای او شبهه و شکی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

۶- در راه‌های معرفت امام گفتیم: یکی از راه‌های معرفت امام برجستگی و فوق‌العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می‌کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافات که از جهت افراط یا تفریط پیدا می‌شود را متوجه می‌شوند و تشخیص می‌دهند که صاحب این روش و رفتار انسانی است الهی، و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسان‌ها در این فضیلت به حدی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است. از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه علیهم السلام و مواضع و موافقی که بر حسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به خوبی روشن می‌شود که هر یک از آنان تجسم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی‌ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کل مخلوقات بودند.

در زهد و تقوی و گذشت، پاکی و پاکدامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و از خود گذشتگی و فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویش‌داری و استقامت و پایداری، حبّ فی الله و بغض

فی الله، حمایت از حق و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکل و تفویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل و هدایت افعالی الهی می باشند.

کتاب‌های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته‌اند و نوشته‌اند، اندکی از بسیار و یکی از بی‌شمار است.

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند

حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

و به گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها را به خداوند را از روش تضرّعشان

به درگاه خدا و مناجات‌هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین

دعاهایشان و آنچه از خدا می‌خواستند و حاجت‌هایی که از او

می‌طلبیدند، می‌توان شناخت.

دشمنان‌شان و سیاست‌مداران جبار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران

و آن همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم‌نوایی و هم‌صدایی با

مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می‌دیدند،

نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می‌نمودند.

راست‌ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق

و دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران‌های فشار و اختناق در مدح

آن بزرگواران سروده‌اند، هیچ کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین العابدین مبالغه است، حتی بنی امیه، اگرچه او را زندانی کردند؛ اما نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می‌توانید به صدها و هزارها کتاب شیعه و اهل سنت، خصوص کتاب‌های اهل سنت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام نوشته‌اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب کفایة الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمه ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغازلی شافعی، و تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، و الاتحاف شبراوی، و روضة الاحباب خواجه محمد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البيت توفیق ابو علم، و الصواعق المحرقة و کتاب‌های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق ازهر نقل کرده است، پایان می‌دهیم:

«إِنَّ آلَ الْبَيْتِ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَحِلْمًا وَفَصَاحَةً وَذِكَاءً وَبَدِيهَةً وَجُودًا وَشَجَاعَةً، فَعُلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى تَكَرُّرِ دَرْسٍ، وَلَا يَزِيدُ يَوْمُهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِالْأَمْسِ؛ بَلْ هِيَ مَوَاهِبٌ مِنْ مَوْلَاهُمْ، مَنْ أَنْكَرَهَا وَأَرَادَ سِتْرَهَا، كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ وَجْهِ الشَّمْسِ، فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَوَقَفُوا وَلَا جَرَى مَعَهُمْ فِي مِضْمَارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَكَمْ عَابَتُوا فِي الْجِلَادِ وَالْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقُّوْهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَمَا اسْتَكَانُوا وَمَا ضَعُفُوا، تَقْرَأُ الشَّقَائِقُ إِذَا هَدَرَتْ

شَقَائِقُهُمْ وَتَصْنَى الْأَسْمَاعَ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ وَنَطَقَ نَاطِقُهُمْ
سَجَايَا خَصَّهُمْ بِهَا خَالِقُهُمْ».

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گویی دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید؛ بلکه این علوم موهبت‌هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی‌ها و گستاخی‌ها و حملات و جدال‌هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش‌ها و غرّش‌ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش‌ها به اصفا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند سجایا و خصوصیت‌هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند

نه چنان صورت و سنی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گل‌ها خارند

تا تو را یار گرفتم همه یار اغیارند

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ